

انقلاب

و

ادبیات

محمود جعفری

۱- زمان: البته نقش زمان نقش غیر مستقیم بوده است. زیرا تا زمینه ظهور امری در برهه‌ای از تاریخ فراهم نگردد. هیچگاه آن امر تحقق نمی‌گیرد. چنانچه گفته‌اند: وجود شیء منبث از استعداد وجودی است که قبل از آمدنش در او بوده است، یعنی هنگامی شیء وجود می‌یابد که زمینه و استعداد به وجود آمدن زاده داشته باشد. این زمینه ممکن است در زمانی فراهم باشد و در زمانی فراهم نباشد.

۲- فضا و مکان: در یک محیط فرهنگی و در یک جامعه ادب دوست زمینه ایجاد تحولات ادبی بیشتر فراهم است تا در یک جامعه عقب مانده و کم سواد. از اینرو بیشترین تحولات فرهنگی در جوامع پیشرفته و به اصطلاح متمدن رخ می‌دهد و برخی از جوامع دیگر با تأثیر از آن. همان تحولات را بازبان دیگر، در فرهنگ و سنن خاص خویش بیرون می‌دهد. نظیر کاری که نیما و... در ایران انجام دادند.

۳- شخص و فرد: شخص یکی از عوامل اساسی و اصلی است که بلاواسطه و بطور مستقیم در تحولات ادبی دخالت دارد. به گونه‌ای که بدون آن هرگز تحولی صورت نمی‌پذیرد.

وقتی سخن تنها از «انقلاب» به میان می‌آید، شورش‌های مردمی، طغیانهای نظامی و تحولات سیاسی به ذهن خطور می‌کند و نیز وقتی تنها کلمه «ادبیات» بر زبان جاری می‌شود، جمله چیزها و انواع ادبی - بدون هیچگونه تغییر و تحولی - متبادر می‌گردد. همچنانکه وقتی «انقلاب» به سوی «ادبی» یا «ادبیات» به سوی «انقلاب» اضافه می‌گردد. تنها تحول ادبی با ادبیات یک دوره‌ای از تاریخ به نظر می‌رسد، اما وقتی «انقلاب و ادبیات» گفته می‌شود، تمام عناوین خمسه (انقلاب، ادبیات، رابطه آن دو، انقلاب ادبی و ادبیات انقلاب) متصور می‌گردد. لذا عنوان مذکور انتخاب گردید تا تمام عناوین را شامل شود. چرا که آنها نسبت بهم رابطه ناگستی دارند و نمی‌توان یکی را بدون دیگری در نظر گرفت. بنابراین باید از تمامی آنها بطور درهم صحبت شود تا بحث مورد نظر تکمیل گردد.

زمانی که تاریخ ادبیات و جریانهای ادبی را مطالعه می‌کنیم، می‌یابیم که این چند چیز نقش مؤثری را در تحول ادبی داشته‌اند:

وزیری شاه محمد خان به شعر نیمایی انجامید و بعد از کودتای ۱۳۵۷، این حرکت گسترش یافت و در کنار آن، تحولی در مفاهیم پیش آمد و شعر کار و کارگری ساخته شد و همراه با اشغال نظامی افغانستان توسط شوروی سابق و راه افتادن نهضت و قیام مردم بر ضد دولت دست نشانده، ادبیات نیز در چهره دیگری ظهور نمود و به عنوان «ادبیات انقلاب اسلامی» مطرح گردید.

بد نیست ببینیم این تحول در کجا انجام گرفته و ویژگیهای آن چه بوده و رابطه ادبیات و انقلاب چگونه می باشد و اصولاً منظور از ادبیات انقلاب چیست؟

در اینکه منظور از ادبیات انقلاب چیست؟ سه دیدگاه و رأی وجود دارد:

۱- یک دیدگاه ادبیات انقلاب را همان ادبیاتی می داند که در دوران انقلاب پدید آمده باشد و در برهه زمانی خاصی مطرح شده باشد. بنابراین، ادبیات بعد از انقلاب، ادبیات انقلاب به حساب نمی آید و لو همان مفاهیم انقلابی در آن موجود باشد.

۲- نظر دیگری می گوید: مقصود ادبیاتی است که در مکانی که انقلاب در آنجا به وقوع پیوسته - به وجود آمده باشد. این نظر اولی - که ادبیات را با زمان می سنجد - آن را با محدوده مکانی و جغرافیایی به موازنه و سنجش می گیرد.

۳- نظر سوم ادبیات انقلاب را عبارت می داند از ادبیاتی که دارای مفاهیم انقلابی و شور و رنگ حماسی باشد.

هر سه نوع این دیدگاهها می توانند در اینجا مورد نظر ما واقع شوند، بدین معنا که وقتی «ادبیات انقلاب» گفته می شود، ادبیاتی مقصود است که در یک برهه ای از تاریخ (دوران اشغال نظامی و بعد از آن) با مفاهیم انقلابی و در نقطه خاصی به نام افغانستان پدید آمده باشد. البته اینکه می گویم: «افغانستان» مراد ما تنها ادیبان و شاعران داخل افغانستان نیست. ادیبان مهاجر و خارج از کشور نیز جز و مردم افغانستان به حساب می آیند مهاجرت موقت آنها موجب نمی گردد که ما آنها را از این حساب بیرون نگه داریم چه اینکه نقش عمده و مقام بس بلندی در ادبیات انقلاب اسلامی افغانستان داشته

چرا که شخص به عنوان فاعل و عنصر به وجود آورنده و انقلابگر اصلی در یک تحول مطرح است و به عبارت دیگر، علت فاعلی آن به حساب می آید. مانند جلال آل احمد،

نیمای، و... که در انقلاب ادبی مشروطه و پس از آن نقش اساسی داشته اند و عامل عمده تحول محسوب می گردند.

همچنین مانند انوری، مولوی، بیدل، حافظ، سعدی و خیام که در تحولات ادبی عصرهای گذشته نقش داشته اند و دوره هایی از تاریخ به نام آنها ثبت گردیده است.

۴- انقلاب و حکومت: یکی دیگر از عوامل به وجود آورنده تحول، قیامهای مردمی، کودتاهای نظامی و سقوط برخی از حکومتها و جانشین شدن برخی دیگر است. این عامل (عامل جمع) مانند عامل فرد دخالت مستقیمی در تغییر و تحول ادبی دارد. با این تفاوت که در عامل فرد، تغییر، آتی و دفعی است ولی در عامل جمع تغییر، تدریجی و غیر دفعی است، یعنی، باید سالها بگذرد تا ادبیات جدیدی از رحم انقلاب زاده شود. البته این به معنای آن نیست که هر انقلابی تحول ادبی را در پی دارد، زیرا انقلاب هایی در تاریخ روی داده که ادبیات را از رشد و شکوفایی بازداشته و سبب زوال و نابودی آن را فراهم ساخته است که از میان آنها می توان تاریخ پیشین افغانستان را مثال آورد و به دوران حکومت استبدادی عبدالرحمن خان اشاره کرد که سند گویایی است بر این امر، دوران منقوری که همه نوع آزادی، قربانی هوسها و نژادپرستیهای حاکم جور گردیده بود و کسی جرأت آن را نداشت که مطلبی در جهت مخالف خواستار ایده حکومت بنویسد یا بگوید. در چنین جو نامساعدی؛ ادبیات نیز رو به خاموشی می رفت. ولی پس از آن، که حکومت دیگری روی کار آمد و دوران امیری امیر حبیب الله خان فرا رسید، ادبیات تا اندازه ای جان گرفت و نشریاتی به نامهای «سراج الاخبار»، «سراج الاطفال» و «ارشادالنسوان» منتشر شد و زمینه تحول ادبی فراهم گردید و در نتیجه، شعر و نثر بدست زبان عامیانه به حرکت افتاد و سپس در دوران امیر امان الله خان، حرکت تجددخواهی آغاز گشته و اندک اندک در دوران نخست

و دارند که بررسی ادبیات انقلاب بدون در نظر داشت آنها کار بسیار ناقص و کم‌مایه‌ای خواهد بود.

پس از روشن شدن این مسأله، به اصل رابطه انقلاب و ادبیات و تأثیر متقابل هر یک می‌پردازیم:

شکی نیست که ادبیات یک عنصر حیاتی و عامل رشد و ترقی و آینده تمام نمای فرهنگ و تمدن یک جامعه است و در سایه آن است که ملتی جاودانه می‌ماند و تاریخ و سرگذشت آنها به صورت زنده به نسلهای آتیه انتقال می‌یابد و تجربه‌های فراوانی در طریق کشف و اکتشاف، از این راه نصیب آنها می‌گردد. در حقیقت همه چیز در سایه ادبیات زنده و پویا است و از ادبیات تغذیه می‌شود و به رشد و تکامل می‌رسد و ادبیات است که می‌تواند وسیله‌ای باشد برای رسیدن شخصی و ملتی به منافع شخصی و ملی خویش. از اینرو می‌بینیم در تبلیغات و بیداری و آگاه‌سازی و جهت‌دهی مردم نقش عمده و اساسی دارد و هیچ رادیو و تلویزیونی در جهان نیست که یک بخش از برنامه‌های روزانه‌اش را شعر، قطعه ادبی، طنز، داستان و یا سایر انواع ادبی تشکیل ندهد و همچنین هیچ انقلابی نیست که بدون پشتوانه ادبی به ثمر رسیده باشد و ادیبان و شاعران در صف مقدم آن قرار نداشته باشد. چرا که ادبیات مؤثرترین عامل تبلیغی به حساب می‌آید و مستقیماً با عواطف مردم در ارتباط است.

این از یکسو، از سوی دیگر، انقلاب نیز متقابلاً بر ادبیات تأثیر می‌گذارد و موجب تغییر و تحول می‌گردد. این چیزی است غیر قابل انکار، برای روشن شدن مطلب، ادبیات و انقلاب افغانستان را در دو دوره زیر مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌دهیم:

الف. ادبیات در دوران اشغال نظامی:

با اشغال نظامی افغانستان توسط نیروهای شوروی سابق و کشتار و قتل عام وسیع مردم، ویرانی خانه‌ها و مدارس و حاکمیت استبداد، سه گروه عمده فکری در افغانستان مطرح گردید:

۱- کمونیست‌ها: که نظام کمونیستی شوروی سابق حمایت و بر ضد مسلمانان انقلابی تبلیغ می‌کردند و بااهدافهای

استکباری جهان سالاری وجدایی دین از سیاست و... حرکت می‌نمودند و وسایل تبلیغاتی از قبیل رادیو، تلویزیون، روزنامه، مجله و... را در اختیار داشتند و با استفاده از آنها توانستند ادبیات کارگری و ضد دینی و مبتذلی را به وجود آورند و آن را در جهت دلخواهشان سوق دهند.

۲- گروههای کوچک متفرقه: در کنار دو گروه مسلمانان انقلابی و کمونیست‌ها، باید از گروهها و اقشار مختلف فکری دیگری نام برد که به هر دلیل آشکار یا پنهانی، نتوانستند در مقابل این دو گروه مهم به صورت یک نیروی عمده و مبارز و مستقل مطرح گردند و تا به امروز تاب و دوام آورند.

۳- مسلمانان انقلابی: که اکثریت مردم افغانستان را تشکیل می‌دادند و پس از اشغال نظامی افغانستان بر ضد کمونیستها و نیروهای اشغالگر به نبرد و مبارزه پرداختند. در این گیرودار، ادبیات به عنوان یک وسیله در خدمت اهداف انقلابی، اسلامی و تشکیلاتی درآمد. تغییراتی در آن رخ داد و مسائلی در آن مطرح گردید که به عمده‌ترین آنها اشاره می‌کنیم:

۱- حماسه و حماسه سرایی: حماسه سرایی یکی از کارهای قابل توجه تبلیغی است که در هر جنگی و انقلابی از آن سود برده می‌شود. زیرا تأثیر بسزایی بر افراد می‌گذارد و می‌تواند در جهت برانگیختن مردم مفید واقع شود. در انقلاب اسلامی افغانستان نیز حماسه سرایی نقش حساسی داشته است و جایی بسی بلند و بزرگی را در ادبیات دری به خود اختصاص داده است و به عنوان یک پدیده مهم ادبی دوران انقلاب مورد توجه قرار گرفته است. اگر چند پیش از آن نیز امر مرسوم بوده است ولی در قالب محدود و با استفاده اندک و بدون داشتن موقعیت مناسب.

۲- شعار و شعارسازی: این نیز یکی از امور مهمی است که در زمان انقلاب پدید آمد و کم‌کم به اوج خویش رسید و به صورت یک جریان مطرح شد. اگر چه هیچگاه به عنوان یک نوعی از انواع ادبی مورد توجه نبوده و به شکل یک کار ادبی به آن ننگریسته نشده است زیرا در قالب‌های مختلف جاه داشته و قابل طرح بوده است.

بعضی با آمدن آن در برخی از شکل‌های ادبی مخالفت

نموده و آن را ضعف به حساب آورده‌اند. که البته این برخورد در اینجا یک امر پسندیده است اما بشرط آنکه موجب نگرند که ما بطور کلی نسبت به آن نگاه بدبینانه داشته باشیم و آن را یک جریان مقطعی، مردمی و غیر ادبی بدانیم و در انزوایش قرار دهیم.

بهر صورت شعار و شعارسازی یک امری است که فحوص و بررسی دقیق آن و چگونگی ساخت آن از توان این مقال خارج است و بحث جداگانه و فرصت دیگر و زیادتری را می‌طلبد. امیدواریم اندیشمندان ساحه ادبیات به این موضوع توجه جدی مبذول دارند و آن را از مقطعی و مردمی بودن بیرون آورده و وارد نوع ادبی سازند.

۳- سرود و سرودسازی: سرودسازی یکی از کارهای شعری رایج در دوران انقلاب است که از آف درجهت شهادت شهیدی یا برانگیختن مردم به سمت سنگر و جهاد ویا... به صورت جمعی یا فردی، استفاده می‌گردید. غالباً روی این سرودها به صورت فنی کار نشده است لذا از حیث سبکی و زیبایی چیزی درخور توجه نمی‌باشند. دلیلش هم این دو امر است:

الف: اکثر کسانی که سرود می‌ساختند شاعران قوی یا اصالتاً شاعر نبودند، بلکه صرف به خاطر گرم شدن بازار بساز و بفروشی شان، چیزهایی را سرهم نموده و عرضه می‌داشتند. ب: مخاطبینی که برای آنها سرود می‌ساختند در سطح نازلی قرار داشتند.

۴- ظهور برخی از قالبها و غروب برخی دیگر: از میان انواع ادبی، شعر و ازین قالبهای شعری، مثنوی و غزل بیشتر از انواع قالبهای دیگر در بین توده مردم رایج گردید. زیرا مناسبترین و آسانترین قالبها برای مضامین حماسی، جنگی و عاطفی به حساب می‌آمدند. البته سابقه ذهنی مردم نیز در رواج آنها دخالت داشته است. شاعران هم به تبع مردم به این شکلها اهمیت دادند و از آنها استقبال نمودند. گفتنی است که در این مرحله از تاریخ، جریان نوپای شعر نو به خاطر دلایل ذیل، بطور خیلی کند در کشور ما به رشد خویش ادامه داده و با گذشت زمان توسعه می‌یافت:

الف: از عمر شعر نو زمان زیادی نمی‌گذشت لذا در این

مدت کوتاه نمی‌توانست آنطور که باید، به ثمر نشیند. ب: مردم ما به خاطر جهل و تعصب مذهبی شان، نسبت به آن بدبین بودند و هر شاعر نوسرا و نوگرایی را کمونیست و چپی می‌پنداشتند. طبعاً شعر نو توان مقابله با آن را نداشت لهذا در پرده ابهام و فراموشی باقی ماند.

ج: خیلی از شاعران ما با آن آشنایی یا آشنایی تامی نداشتند و دیر آن را فهمیدند و بعضی هم با نگاه مردم به آن می‌نگریستند و درجهت مخالف آن گام برمی‌داشتند.

۵- آسانگیری: یکی از چیزهایی که صورت یک خصیصه برای ادبیات انقلاب پیدا کرده بود و تا هنوز وجود دارد، این است که ادیبان ما خیلی کمتر با ادبیات و شکلهای ادبی به صورت یک فن برخورد فنی داشته‌اند و کم‌تر از زاویه یک عمل تجربی و دائمی به آن نگاه کرده‌اند. لذا وقتی به دوران انقلاب نظر می‌اندازیم، خیل کثیری از ادیبان و شاعران و قلم به دستانی را می‌بینیم که به نام ادیب و شاعر و نویسنده در حیات آسمانی ادبیات پرمه زده‌اند و اسمشان را درج روزنامه‌ها و مجلات نموده‌اند و سربه نشانه افتخار چندین پایه از مردم بلندتر نگه داشته‌اند و چه بسا کتاب نماهایی را نیز چاپیده‌اند. این یک مشکله‌ای است که در ادبیات انقلاب وجود داشته و دارد و مانع رشد آن گردیده است.

لهذا ما با نوآوری و تفنن قابل توجهی در تکنیک و زبان بر نمی‌خوریم و چیزی جز تقلیدهای ناآگاهانه یا آگاهانه نمی‌بینیم. حتی بعضی را در مبارزه با پدیده نوآوری و تفنن می‌نگریم، با این استدلالها که اکنون مجال نوآوری و تفنن نیست و زمان چنین کاری را اقتضا نمی‌کند و این، یک امر لازم هم نبوده و ادبیات هدف نمی‌باشد و تفنن موجب می‌گردد که ما نتوانیم اصل حرف خود را بزنیم. باید در قبال اینها یادآور شد که آنچه مردود است افراط در این امر است نه ابتکار و یا خلق پدیده‌های نوین و برخورد جدی با شکلها و نوع ادبی و تربیت و تقویت آن و ارائه شکل بهتر، قوی‌تر و چهره جدیدتر و زیباتر از آن. این نه تنها روحیه محتوایی آن را ضربه می‌زند که آن را رشد داده و به بهترین وجه عرضه می‌دارد و همچنین نه تنها ادبیات را از تکامل باز می‌دارد. که

آن را چندین پله بالا می‌برد.

۶. تعهد مذهبی و مردمی: پیش از انقلاب ما غالباً با ادبیات مبتذل و به دور از اجتماع روبه‌رو بودیم ولی بعد از آن، ادبیات زیر چتر انقلاب آمد و همراه و همگام با مردم وارد صحنه مبارزاتی گردید - و به دفاع از مکتب و ملت برخاست و شهدایی را نیز تقدیم نمود.

۷. موضوعات تکراری: یکی دیگر از ویژگیهای ادبیات انقلاب تکرار مضامین واحدی از قبیل شهادت، جهاد و انقلاب، میهن دوستی، هجرت و... است که ناشی از جو حاکم در افغانستان می‌باشد.

۸. مدیحه‌سرایی: مدیحه‌سرایی چیز تازه‌ای در دوران انقلاب به حساب نمی‌آید چرا که در هر دوره‌ای ادبیات و شعر با آن مواجه بوده و هست، ولی ما که آن را عنوان دادیم به خاطر این بود که بگوییم: اگر مدیحه‌سرایی و مدیحه‌نویسی برای اسطوره‌های تاریخی و افراد بزرگی چون انبیا و ائمه و تاریخ‌سازان عظیمی چون امام خمینی و استاد شهید مزاری (ره) انجام گیرد امر شایسته و پسندیده‌ای است بشرط آنکه دارای اهداف عالی و پیام مشخصی باشد. در غیر این صورت ستایش هر نوع فرد بی‌هویت و بی‌اهمیتی نه تنها امر مطلوبی نخواهد بود که موجب مقطعی شدن و آلوده گشتن شعر و ادبیات و به ابتذال کشاندن آن خواهد گشت. شعر و ادبیات نباید گرهی از مشکلات اجتماعی باز نماید و نقاط کور معضلات سیاسی و اقتصادی، نظامی و اجتماعی را نشان دهد و مسیر حرکت را برای مردم روشن سازد. در شعر و داستان تنها فرم و تکنیک مهم نیست، پیام و اندیشه مشخص و راهگشا نیز مهم است. البته با توجه به اینکه شعر بازتاب عقده‌های درونی است، عاشقانه‌سرایی و بیان دردهای دل، بطور کلی متروک ما نیست. آنچه بیشتر مورد نکوهش ماست ستایش بی‌هدف و بدون اندیشه و پیام از کسان و اشخاص می‌باشد.

۹. هیجان و خشونت: از چیزهایی که در شعر، داستان و نشر انقلاب بیشتر و زودتر به چشم می‌آید، شورش و قیام کلمه‌ها، ایجاد فضای داغ و آتشین و خشونت زبان و پیام می‌باشد. لذا می‌بینیم کلمه‌هایی چون خون، شمشیر، اسب، شهادت، تفنگ، جهاد، جنگ، دشمن، کوه و نظایر اینها بیشتر مورد استفاده قرار

گرفته است. و فضایی که در آن جریان دارد یک فضای حماسی متکی بر احساس‌های ناب می‌باشد و تصویرها نیز به رنگ خون و آتش آغشته گردیده است. این نشان می‌دهد که تا چه حد انقلاب می‌تواند بر ادبیات تأثیر بگذارد و آن را پرطپش و خروشنده سازد و از آن سود ببرد.

۱۰. ادبیات هجرت: جنگهای خونین، ویرانی خانه‌ها و شهرها و فقر و بی‌سوادی موجب گردید که شش میلیون از مردم مظلوم و بی‌گناه افغانستان آواره کشورهای دور و نزدیک دیگر شوند و مأمّن و سرپناه موقتی برای خودشان دست و پا نمایند. از اینرو در طی اشغال نظامی افغانستان، این مردم زحمتکش و با استعداد و مهاجر، بی‌کار نشستند و هر کدام توانستند شغلی برای خودشان بیابند. لذا برخی به کار و کارگری پرداختند تا معاش خانواده خویش را تأمین نمایند و برخی نیز به تحصیل مشغول گردیدند. در این میان بعضی در کنار کارهای دیگر به ادبیات رو آوردند و با سعی و تلاش توانستند «ادبیات هجرت» را پدید آورند و یک تقسیم‌بندی جدیدی را در حوزه ادبیات انقلاب اسلامی خلق نمایند.

این تقسیم‌بندی تنها یک تقسیم‌بندی مکانی نیست، بلکه از لحاظ کیفی نیز با ادبیات داخل افغانستان تفاوت‌هایی دارد. چه اینکه ادبیاتی که در خارج از کشور به وجود آورده است با ادبیات کشورهای دیگر، آشناتر و همسوتر می‌باشد و به تبع همین همجواری و آشنایی از رشد چشمگیری برخوردار گردیده است و انقلاب دید دیگر و فراتری پیدا کرده است. از حیث واژگانی و قالب و فرم، دایره وسیعتری یافته و در مسیر تازه‌تر و پخته‌تری گام برداشته است که نمونه بارز آن در ایران قرار دارد.

در ایران، شعر بیشتر از داستان روی صحنه آمد و سریعتر حرکت کرد و زودتر خویش را شناساند، شناسنامه خویش را دریافت داشت و چهره‌هایی را پروریده و تحویل جامعه داد و ویژگیهای مشخص و مستقلی را برای خود ساخت که روی هر کدام، بحث و تبادل نظر فراوانی در مطبوعات انجام گرفته است که شکل جامع و فشرده آن در روزنامه اطلاعات مورخ ۷ دی ۱۳۷۲، در مصاحبه‌ای با محمدحسین جعفریان، به چاپ رسید. لذا ما از آوردن آن در اینجا خودداری نموده و تفصیل

نمود و کتابهایی منتشر گردید که تعدادی هم تاکنون زیر چاپ مانده است.

۲- در دوران اشغال، شعر نو از پدیده‌های کم توجه به حساب می‌آمد که جز یک و دو نفر دنبال آن را نگرفت. زیرا غالب شاعران ما آن را یک چیز دورافتاده و غیر مردمی و کم ارزش می‌دانستند و آشنایی شان نسبت به آن، چندان نبود. لذا در این دوران جز با کتابهایی که از سوی سعادت‌ملوک تابش منتشر گردید، با کتاب دیگری بر نمی‌خوریم. ولی بعد از اشغال نظامی، شاعران ما از آن استقبال گرمی نمودند و آگاهانه آن را پذیرفتند و تعداد زیادی از شاعران به سوی آن گرویدند که اکنون نیز این تعداد رو به افزایش است.

در کنار آن، قالبهای دیگری نیز مانند دوبیتی و رباعی مورد توجه قرار گرفت که امید است ادامه این حرکت به قالب‌های جدیدتری بینجامد.

۳- گرایش به سوی تصویرها و فرمهای مدرن از چیزهایی است که در کارهای اخیر برخی از شاعران دیده می‌شود و این، سرآغاز فصل جدیدی رادر روند تکاملی ادبیات ما نوید می‌دهد.

۴- بومی سرایی و بومی گرایی و رویکرد به اشعار فولکوریک و توجه به فرهنگ و سنن و زبان ملی، از مسائل دیگری است که در شعر هجرت پیش از اشغال نظامی مطرح گردیده و به عنوان یک جریان تازه درآمده است. اگر به همین عنوان ادامه یابد. باب بزرگی را در ادبیات ما خواهد گشود.

با توجه به تمام مطالب مذکور، به این نتیجه می‌رسیم که انقلاب نیز همانند ادبیات، بر آن تأثیر گذاشت، تغییرات مهمی در عرصه فرهنگ ایجاد نمود و در مقاطع مختلفی آن را به حرکت درآورد، رشد داد و شکوفایی بخشید،... البته همانگونه که یاد شده، انقلاب تنها عامل نبوده، بلکه عوامل سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی دیگری... نیز در تحولات ادبی دخالت داشته‌اند که شرح هر یک مجال بیشتر و دقیق‌تری می‌طلبد و ما را در اینجا توان آن نیست.

والسلام

۱۳۷۴/۱/۲۴ - قم

آن را به مجال دیگری موکول می‌کنیم.

آنچه تاکنون گفته شد، شمار اندک و مهمی از پدیده‌های دوران انقلاب بود و دیدیم که چگونه انقلاب اسلامی افغانستان بر ادبیات تأثیر گذاشت و مسائلی را به وجود آورد یا مطرح ساخت. و ادبیات را به رشد و شکوفایی رساند و روزنه‌ی جدیدی را برای فرهنگ ما گشود. حال می‌پردازیم به ادبیات در دوران بعد از اشغال نظامی افغانستان:

ب. ادبیات در دوران بعد از اشغال نظامی:

بعد از آنک نیروهای شوروی سابق مفتضحانه خاک افغانستان را ترک گفتند، نیروهایی که برای برپایی حکومت اسلامی با دولت می‌جنگیدند، بر ضد همدیگر اسلحه کشیدند و یک جنگ خانمانسوز قدرت را به وجود آوردند و بار دیگر مردم را آواره نمودند و یا خانه‌ها را بر سرشان آواره ساختند. شاعران و ادیبانی که تا دیروز آنها را به نام مجاهدین می‌شناختند و برای آنها شعر می‌سرودند، از این عمل کرد آنها متنفر گشته و از اوضاع مأیوس گردیدند، سرود یأس سر داده و به شکوه و شکایت پرداختند چرا که دیگر انقلاب اسلامی مفهوم خویش را از دست داده بود و سخن گفتن از آن بی‌معنا و یاوه جلوه می‌کرد. لذا حماسه رنگ باخت، بهار و تابستان رفت و پاییز و زمستان فرا رسید. رکود و انجماد بر فضای شعرها حاکم گشت. ادبیات از شتاب بازماند و در چهره عمالود و سردی پدیدار گردید و اندک اندک با مطرح شدن مسائل نژادی و قومی، صورت انحصاری و گروهی به خود گرفت.

با تمام اینها، ادبیات هجرت (درایران) در این مقطعی از تاریخ درخور توجه و تعمق است. چه اینکه مسائلی در آن دیده می‌شود که پیش از آن نبوده یا اگر بوده، چشمگیر نبوده است، که اهم آنها را در اینجا به اجمال مرور می‌کنیم.

۱- از شاخه‌های ادبیات و داستان قصه و خاطره است که جای آن را در دوران اشغال نظامی افغانستان بعنوان یک عنصر زنده و متحرک در کنار شعر خالی دیده می‌شد. گرچند حرکت مخفی‌ای از سوی عده‌ای در این راستا آغاز شده بود و همین حرکت کم‌کم به صورت جدی‌تری ادامه یافت تا اینکه بعد از اشغال نظامی به صورت عینی و ملموسی تبارز پیدا کرد و در مطبوعات خودی و بیگانه جای پای بیشتری برای خود باز